

سه شنبه 11 آبان 1395

چگونه آقای سروش دباغ می‌خواهد ما را با عرفان مدرن، کیوترا نه پرواز دهد؟؛ ف. م. سخن

جای سید احمد کسروی خالی. همان که به صراحت علیه هپروتی کردن ایرانی‌ها قیام کرد. قیام افراطی او، که می‌خواست همه‌ی «بدها» و «پاوه‌ها» و «خرافات» را از بیخ و بن ریشه کن کند، طبیعتاً مانند هر افراط دیگری نادرست بود. شعرهای سر خوشانه و پر استعاره، آسمان گردی‌های صوفیانه، از زمین کنده شدن‌های عارفانه، شعرهای حافظ، ذکری‌های عطار از عرفان قدس الله روح و رحمة الله و رضی الله، همه خوب اند و زیبا در حد ادبیات و شاهکارهای ادبی. اما اگر کسی بخواهد افکار این‌ها را وارد جامعه کند، بدون شک بیمار است و می‌خواهد جامعه را بیمار کند.



باور کردن داستان‌های تذکرة الاولیا، درست به مانند باور کردن عملیات محیر العقول شعبده بازان است. حال عطار، در زمانه‌ی خود برای آدم کردن آدم‌ها از این روش استفاده می‌کرد و حافظ برای تلطیف زندگی مردم چنین شعرهایی می‌سرود کاملاً قابل فهم است ولی این که در آغاز قرن بیست و یکم، کسی بخواهد پا در جای پای آنان بنهد و با مدرن کردن عرفان، به داد مردم دادخواه برسد، باید در عقل او شک کرد. مدرن کردن هم، آن طور که از نوشته‌ها و گفته‌های آقای سروش دباغ می‌توان دریافت، با آوردن نام‌ها و کلماتی از قبیل دکارت و میگال اونامونا و اگزیزستانسیال و اکهارت توله و اروین یالوم در کنار مثنوی معنوی و دیوان حافظ و هشت کتاب سپهری صورت می‌پذیرد؛ به عبارتی مانند گذاشتن «درِ بالارو» بر روی اتومبیل پیکان، و نوسازی و مدرن سازی ایرانی آن!

جای استاد ایرج افشار و بخش «منتخبات» نشریه‌ی «راهنمای کتاب» ایشان خالی ست تا برخی جملات از نوشته‌های آقایان مدرن ساز اسلام و عرفان را در آن جا درج کنند و حتی بدون شرح و تفسیر، موجبات انبساط خاطر خوانندگان را فراهم آورند. واقعاً نمی‌توان دانست این قدرت چسباندن رطب و یابس را این دوستان محترم، که تحصیل کرده و کتاب خوانده و با فرهنگ هم هستند از کجا آورده اند.

آقای سروش دباغ در گفت و گو با روزنامه‌ی «ایران» می‌گوید:
«عرفان اختصاصی... به نیازهای ابدی و ازلی ما که با انسانیت و تخته بند زمان و مکان بودن مان گره خورده اند پاسخ می‌دهد...».

اولین سوالی که با خواندن این جملات به ذهن متبادر می‌شود این است که اصلاً این «نیاز ابدی و ازلی» که با «انسانیت و تخته بند زمان و مکان بودن مان گره خورده» چیست که خواهان یافتن پاسخ اش باشیم.
ثانیاً کدام پاسخ؟ این پاسخ؟ آن پاسخ؟ آن یکی پاسخ؟ که هر کدام يك چیز است و هیچ وجه اشتراکی میان آنان نیست.
ثالثاً پاسخ از کدام عارف و سالک و «عرفان‌چی» سنتی یا مدرن؟ همین‌ها که گاه به خون هم تشنه بوده اند و نظر طرف مقابل را پاوه می‌دانسته اند؟

اگر به جای این همه کلی‌گویی، جناب دباغ لطف می‌کردند دو سه نیاز «ابدی و ازلی» را مطرح می‌کردند و پاسخ عرفای مدرن و سنتی را برای رفع این نیازها می‌نوشتند، ما حداقل تصویری روشن‌تر از موضوع می‌داشتیم و می‌دانستیم اصولاً باید دنبال چه باشیم.

موضوع مشخص نشده، و صغرا و کبرای «نظر»ی چیده نشده، جناب دکتر تشریف می‌برند سراغ نتیجه و «عمل»:

«...اگر فردی می‌خواهد سلوک معنوی مشحون از آرامشی داشته باشد و تجربه‌های کیوترا نه را نصیب برد، در مقام عمل نیز باید نکاتی را به کار بندد...»

دانش من بسیار اندک است ولی با خواندن این بیانات دکتر، کنجکاو هستم و درست تر بگویم مایل هستم از «تجربه ی کیوترا» نصیب بیرم ولی چگونه؟ حداقل انتظار این است که دو سه سرفصل و باب، در این زمینه مشخص شود و چگونگی کسب «تجربه ی کیوترا» اگر هم به طور کامل توضیح داده نمی شود، دستکم نام برده شود.

من احتمال می دهم جناب دباغ، آن طور که به مصاحبه کننده پاسخ داده اند، خود «در خصوص برخی از تجارب شان که هنوز صورت بندی زبانی نشده اند و در ضمیر خودشان روی داده است، سخن می گویند» که چون صورت بندی زبانی نشده اند، لابد توضیح آن ها غیر ممکن یا بسیار دشوار است. این که انسان تجربه ای کرده باشد که برای آن صورت بندی زبانی نشده است البته تجربه ی عجیب و غریبی ست. مثلاً شخصی در حین طی طریق و سلوک به ناگهان از روی مخده ای که بر روی آن نشسته است کنده می شود و به فاصله ی ۳۰ سانتی متری از زمین، روی هوا معلق می ماند. این داستان را من از خودم در نمی آورم و عطار در یکی از ذکرهای خود به آن اشاره می کند. اکنون چگونه باید بدون صورت بندی زبانی این موضوع را شرح داد؟ شاید همان صفت «کیوترا» که جناب دکتر به کار برده اند به شکلی ناقص، این از زمین کنده شدن عجیب را توضیح دهد.

البته در توضیحات کامل تر ما با چنین جملاتی نیز رو به رو می شویم:

«... شما در اینجا مرتبه ای پیشاتصوری و پیشا تصدیقی دارید، آنات و لحظاتی که ارتکازات ذهنی و زبانی هنوز در قالب مفاهیم و عبارات نیامده است و نمی توان نفیاً و اثباتاً در این باره سخن گفت، وقتی که شما این تجارب را در قالب مفاهیم و عبارات می ریزید، بدل به علوم حصولی می شود و می توان به نحو بین الاذهانی در این خصوص سخن گفت...».

اگر معنی این جملات را درک نکردید گناه از شما نیست. جناب استاد عصاره و فشرده ی چند مقوله ی فلسفی و عرفانی و سنتی و مدرن و انامونایی و اروین یالومی را در هم پیچیده و به ما خوانندگان ارائه داده اند که تا این مقولات را نشناسیم و کتاب های این نویسندگان را نخوانیم، این جملات را درک نخواهیم کرد و «تبدیل مزاج» مان به شکلی معکوس صورت خواهد گرفت و «آرامش و تحول احوال» ی هم اگر داریم از دست خواهیم داد. نمی توان بدون دانستن مقدمات، موخرات را درک کرد و نمی توان بدون گذراندن ترم اول، سخنان استاد در مرحله ی دکترا را فهم نمود.

من دوست بسیار نازنینی دارم که اگر در باره ی کسانی که او خوشش نمی آید طنزی بنویسم، می گوید طنز خوبی بود و اگر در باره ی کسانی که او به آن ها علاقه دارد طنزی بنویسم، می گوید چرا فلان کس و بهمان کس را «مسخره» کرد!

با خواندن چیزهایی که در بالا نوشته ام، ممکن است تصور دوم، در ذهن برخی به وجود آید، که ان شاء الله چنین مباد.

من تمام نوشته های سروش پدر و پسر را با علاقه دنبال می کنم و از نظر ادبیاتی و تازگی ظاهری آن ها را می پسندم ولی متأسفانه، محتوای نوشته هایشان را نمی توانم به لحاظ منطقی قبول کنم. این مشکل من است و شاید ۹۹ درصد فارسی زبانان محتوای سخنان آقایان را پسندند و قبول داشته باشند. بنابراین هیچ اصراری بر درست بودن نظر خود ندارم.

دوره ی ما، دوره ی تلاش انسانی و دستیابی به اهداف کوتاه مدت و بلند مدت است. مسیری دشوار پیش روی ما قرار گرفته که باید قدم به قدم، با دشواری و با بار سنگینی که بر دوش داریم آن را طی کنیم. مقصد هم مشخص «نیست». این واقعیت را باید قبول کنیم. هیچ خدا و پیغمبری، هیچ عارف و سالکی، هیچ شاعر و نویسنده ای، نمی تواند و نخواهد توانست به نیازهای ازلی و ابدی ما پاسخ گوید، چرا که نه ازل مان مشخص است و نه ابد مان! عرفان و تصوف و تمام شاخه های این دو، همیشه در دوران سرکوب گری حکومت ها و یاس عمومی و نیافتن راه چاره ی زمینی برای مشکلات زمینی رشد کرده اند. اکنون هم چنین است. در مجلسی در تهران که هواداران شارلاتان هندی، سای بابا بر قرار کرده بودند من هم حضور داشتم. مراسم عجیبی بود با حرکت ها و نیایش های عجیب. در آخر کار هم چیزی شبیه به خاکستر آوردند و با نوك انگشت آن را بر زبان ما مالیدند گفتند این خاکستر سای باباست و متبرک است. از انگشتان این آقای بابا، زمرد و یاقوت می ریخته است. ایشان حضوری یا غیر حضوری به هواداران اش آرامش روح عطا می کرد. خدایش بیامرزد. شارلاتان خوبی بود.

به دست آوردن آرامش، حتی آرامش «کیوترا»، به هر قیمت و به هر شکلی، عاقلانه نیست. این آرامش در اثر تزریق سمی مهلك به دست می آید و کل جامعه را از پا می اندازد. اگر علم پاسخی برای بسیاری از سوالات ندارد، مطمئن باشید که عرفان و غیره ذلك «مطلقاً» پاسخی برای هیچ سوالی ندارند. برای دست یابی به يك چیز، نباید به شغل شعیده باز اتکا کرد. باید آن چیز را خود از همین طرق عادی و زمینی و با زحمت و کوشش به دست آورد. گمان نمی کنم آن چه می گویم غیر منطقی و بدتر از آن تمسخر کس یا نظری باشد.